

دوفصل‌نامه تاریخ ادبیات، نشریه علمی
دوره سیزدهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۳۹۹
شماره پیاپی: ۸۴/۲، نوع مقاله: علمی- پژوهشی

• دریافت ۹۹/۰۴/۲۷

• تأیید ۹۹/۱۱/۱۳

گونه‌ی نویافته‌ی دو هفت‌خان مستقل

«هفت‌لشکر و هفت‌دربند»

در دست‌نویس تحریر بزرگ مسیب‌نامه

میلاذ جعفر پور *

چکیده

در میان حماسه‌های دینی منثور فارسی، سه‌گانه‌های حماسی مسیب‌نامه، مختارنامه و ابومسلم‌نامه اعتبار و جایگاه ممتازی دارند که موضوع خون‌خواهی امام حسین(ع)، براندازی امویان و مروانیان و تحریک انگیزه‌ی اقتدار دولت شیعی در آن‌ها برجستگی و نمود پیدا کرده است. مسیب‌نامه حماسه‌ای است که با در نظر گرفتن ژرف‌ساخت نهضت توأبیین، شخصیت تاریخی مسیب را از منظر ادبی و خیالی برجسته و بازآفرینی کرده است تا زمینه‌ی ظهور مختار و ابومسلم و تحقق دیگر آرمان‌های خروج منتقمان فراهم آید. موضوع پژوهش حاضر، مطالعه موردی و تشریح نویافته‌ی طرح مضمون «دو هفت‌خان مستقل» برای مسیب بن قعقاع، پهلوان محوری حماسه‌ی منثور مسیب‌نامه است. ابوطاهر طرسوسی یا وارس بخاری در گزارش رسالت مسیب به یزید، دو هفت‌خان را تحت عنوان «هفت‌لشکر» و «هفت‌دربند» ترتیب داده است و این مقاله کوشیده تا ضمن توصیف آن‌ها و سنجش مشخصات هر یک با هفت‌خان رستم، تلقی خود را در توجیه هفت‌خان انگاشته شدن آن‌ها ارائه کند. بر اساس شواهد ذکرشده در این پژوهش، مسیب‌نامه نخستین حماسه‌ای است که در خصوص تحقق یک رویداد، آزمون گذر از دو هفت‌خان بزرگ و کوچک را برای پهلوان محوری روایت طرح کرده است.

کلید واژه‌ها:

ابوطاهر طرسوسی، محمدبقای وارس بخاری، مسیب‌نامه، هفت‌خان، هفت‌لشکر، هفت‌دربند.

Abstract

**Two new independent kinds of
«Haft Khan: Haft Lashkar & Haft Darband»
in manuscript of major Writing of Musayyab Nameh
Milad Jafarpour***

In religious Persian prose epics, trilogy epics of Musayyab Nameh, Mukhtar Nameh & Abu Muslim Nameh have importance that they emphasized on the subject of Imam Hussein's Revenge & show falling of Umayyad & Marwani dynasties. Epic of Musayyab Nameh according to the historical context of Tawabin movement, turn historical Character of Musayyab into literary & imaginary form, to provide the basis for the emergence of Mukhtar and Abu Muslim and the achievement of other aspirations for the exodus.

The subject of this paper is a case study and an explanation of the new theme of two Independent «Haft Khan / Seven Trouble» for Musayyab Ibn Qa'Qae', the main hero of the prose epic of Musayyab Nameh. The storyteller, Waris Bukhari or Abu Tahir Tarsusi, in narration of Musayyab travel to deliver Muhammad Ibn Hanafiieh's letter to Yazid, have been organized two «Haft Khan / Seven Trouble» under the title «Haft Lashkar / seven troops» & «Haft Darband / seven threshold» & This article attempted to describe them along with the comparison between characteristics of each one to Rostam's «Haft Khan / Seven Trouble», emphasizes the correctness of Musayyab's Difficult Steps assignment to «Haft Khan / Seven Trouble». According to the evidence presented in this study, Musayyab Nameh is a first epic that organized two «Haft Khan / Seven Trouble» in an independent event for the main hero.

Keywords: Abu Tahir Tarsusi, Muhammad Beqai Waris Bukhari, Musayyab Nameh, Haft Khan, Haft Lashkar, Haft Darband

* Assistant Professor in Persian Language and Literature, Hakim Sabzevari University.
m.jafarpour@hsu.ac.ir

مقدمه

از دیرباز، شاهکاراندیشی و نخبه‌گرایی در ادب فارسی، یکی از جریان‌های فکری مرسوم و پرجاذبه میان شاعران و داستان‌پردازان به شمار می‌آمده است. اما سودای نزدیک شدن به مختصات ممتاز آثار شاخص و محوری، پیامدهایی را هم به دنبال داشته که طی آن، برخی طبع‌آزمایان به سراشیب تقلید صرف غلطنانیده شده‌اند و معدودی دیگر نیز در بلندای ابداع و نوآوری، جایگاهی در تاریخ ادبیات به دست آورده‌اند. با این حال، گرایش تقلیدی یا نوآورانه‌ی ادبا در سایه‌ی عظمت و شکوه شاهکارها، ناچار این شیفتگان را به برخی ویژگی‌ها و مشخصات صوری یا محتوایی آثار شاخص متمایل کرده است و بی‌گمان می‌توان با بررسی و مقایسه‌ی آن‌ها، شواهد آشکاری از خصوصیات فکری، ساختاری و ادبی متن شاخص را در متون متأثر از آن پیدا کرد.

در طول قرن‌ها نخبه‌گرایی، شاهنامه‌ی فردوسی یکی از محوری‌ترین شاهکارهای مورد نظر ادیبان در انواع حماسی، غنایی و تعلیمی بوده است، تا جایی که فرمانروای مُلک سخن، سعدی را در بوستان به رقابت و هم‌چشمی با فردوسی تحریک کرده است. تقلید از شاهنامه در قالب روایت‌های مستقل حماسی، موارد متعددی دارد که می‌توان آن‌ها را معرفی و فهرست کرد. اما تهیه‌ی فهرست انواع اثرپذیری‌ها و تقلیدهای جزئی متون ادبی از مضمون‌ها، موضوعات، بن‌مایه‌ها و دیگر ویژگی‌های شاهنامه کاری سخت و چه‌بسا ناممکن قلمداد شود. با این حال، می‌توان با مطالعه و معرفی برخی اثرپذیری‌های نویافته و بدیع که شمار اغلب آن‌ها اندک نیز هست، گامی جهت‌ساز و روشمند در عرصه‌ی پژوهش‌های ادب حماسی برداشت.

بن‌مایه‌ی داستانی «هفت / چند خان» و کامیابی پهلوان در فراز و فرودهای آن یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که حماسه‌پردازان از آغاز ادب دیرینه‌سال فارسی بدان توجه کرده‌اند و پژوهش حاضر در پی معرفی جدیدترین گونه‌ی این بن‌مایه تحت عنوان «دو هفت‌خان» برآمده است.

بیان مسأله

نگارنده در جریان مطالعه‌ی دست‌نویس‌های حماسه‌ی مسیب‌نامه و تصحیح تحریر بزرگ آن که منحصر به گزارش کردارهای پهلوانی مسیب بن قعقاع در خون‌خواهی امام حسین(ع) است، با گونه‌ی جدیدی از آزمون هفت‌خان مواجه شد. در این شاهد اخیر که شباهت‌های بیش و کمی نیز با هفت‌خان پهلوانان دیگر روایات حماسی، به خصوص رستم دارد، راویان، ابوطاهر طرسوسی

یا محمد بقای وارس بخاری دو هفت‌خان متوالی را با عنوان «هفت لشکر و هفت دربند» برای مسیب در یک طرح مستقل ترتیب داده‌اند. این جستار کوشیده است هر یک از دو هفت‌خان مسیب را معرفی و تفاوت‌ها و شباهت‌های آن را با دیگر موارد مشابه نشان دهد.

پرسش‌های پژوهش

پژوهش حاضر کوشیده است ضمن بررسی موضوع مقاله به پرسش‌های ذیل پاسخ دهد:

- آیا طرح موضوع دو هفت‌خان مستقل در ادب فارسی سابقه‌ای داشته است؟
- دو هفت‌خان مسیب تا چه اندازه به هفت‌خان‌های حماسی یا داستانی نزدیک است؟
- با توجه به تأخر زمانی مسیب‌نامه و تفاوت‌های دو هفت‌خان مسیب و دیگران پهلوانان، آیا می‌توان آزمون‌های هفت‌گانه‌ی مسیب را هفت‌خانی مستقل در نظر گرفت یا آن‌که بهتر است این موضوع بیشتر تحت عنوان «شبه هفت‌خان» ارزیابی شود؟

روش و ضرورت پژوهش

این مقاله با مطالعه‌ی موردی موضوع دو هفت‌خان در مسیب‌نامه، به توصیف و تشریح هر یک از مراحل آن پرداخته است. در بخش نخست پژوهش حاضر، پس از مقدمه‌ای، در بخش مبانی نظری تحقیق، مسأله، پرسش‌ها، روش و ضرورت پژوهش تشریح شده سپس در بازه‌ی زمانی بیست سال اخیر، مروری بر اهم تحقیقات موجود در خصوص هفت‌خان شده است. در بخش بحث و بررسی مقاله، پس از معرفی روایت مسیب‌نامه، تحریرات بزرگ و کوچک آن و راویان این حماسه، موضوع هفت‌خان و پهلوانان صاحب‌خان در متون حماسی مطالعه شده، آن‌گاه موضوع دو هفت‌خان مسیب در دو بخش «هفت‌لشکر» و «هفت دربند» بررسی شده است.

پیشتر در دو حماسه‌ی جنیدنامه و ابومسلم‌نامه، هر دو پهلوان محوری روایت، هفت‌خانی را از سر می‌گذرانند و از آن جایی که در ادبیات انتقام، مسیب پیش از سید جنید، ابومسلم و مختار ثقفی به عنوان نخستین خون‌خواه حسینی علیه یزید خروج می‌کند و از سوی مسیب‌نامه پیش‌درآمد دو روایت مذکور نیز محسوب می‌شود، معرفی موضوع دو هفت‌خان مسیب موجد فرضیه‌ی طرح یکسان و مشابه ابوطاهر طرسوسی در هر سه روایت خواهد بود. از طرف دیگر، دو هفت‌خان بودن مسیب با همه‌ی کاستی‌ها و تفاوت‌ها، نوآوری مهمی در ادب حماسی به شمار می‌رود که ضرورت پژوهش در آن را دوچندان می‌کند.

پیشینه‌ی پژوهش

با توجه به فراوانی پژوهش‌های مرتبط با موضوع هفت‌خان، نگارنده در بازه‌ی زمانی بیست سال اخیر، برخی موارد موجود را برگزیده و به اختصار موضوع و دستاورد مهم آنان را بررسی کرده است. گذشته از نویافتگی گونه‌ی خاص هفت‌خان مسیب‌نامه، پس از مرور پیشینه‌ی پژوهش، مشخص شد که تاکنون مسأله‌ی وجود «دو هفت‌خان» مستقل برای پهلوانی در یک روایت سابقه نداشته و معرفی چنین شاهی آن هم در یک حماسه‌ی منثور قابل توجه است.

محمود امیدسالار در گفتاری با عنوان «هفت‌خان رستم بیژن و منیژه و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی» (۱۳۷۷) در نقد نظر برخی پژوهندگان که بنابر دلایل متنی، سبکی و تاریخی معتقدند گزارش روایت هفت‌خان در شاهنامه‌ی ابومنصوری نیامده و لذا فردوسی متأثر از منابع دیگری غیر از این شاهنامه بوده و با نقل گزارش هفت‌خان آن‌ها، برخی موضوعات مانند هفت‌خان رستم، رستم و سهراب و اکوان دیو و بیژن و منیژه را در نظم خود ادغام نموده است. پروین دخت مشهور در جستاری با عنوان «هفت‌خوان یا هفت‌خان و برجستگی‌های این رزم‌نامه» (۱۳۷۸) ضمن مقایسه‌ی املا‌ی اصطلاح هفت‌خان و ترجیح صورت اخیر، برخی از وجوه مهم روایت هفت‌خان رستم را مطرح کرده است. سجّاد آیدنلو در مقاله‌ای با عنوان «هفت‌خان پهلوان» (۱۳۸۸) ابتدا نگاهی به ماهیت اساطیری و آیینی بن‌مایه‌ی کهن هفت‌خان داشته، سپس مروری به خان‌های پهلوانانی چون: رستم، اسفندیار، شهریار، فرامرز، جهان‌بخش، ابومسلم خراسانی، سید جنید، شیرویه، بهمن، سام، جمشید و همای کرده است. آن‌گاه به مطالعه‌ی وجه اشتراک هفت‌خان با هفت وادی سلوک و هفت مرحله‌ی مہری پرداخته است. فرهاد شاکری و کاظم دزفولیان در مقاله‌ای با عنوان «فرامرز و هفت‌خان» (۱۳۸۹) ضمن معرفی تحریر کوچک فرامرزنامه، داستان هفت‌خان فرامرز را در هند تشریح کرده‌اند که البته سال‌ها پیش جلال خالقی مطلق در مقاله‌ای با عنوان «فرامرزنامه» (۱۳۶۱) این موضوع را بیان کرده است. علی دلانی میلان در گفتاری با عنوان «بررسی ساختاری خان و هفت‌خان در شاهنامه و اسطوره‌ها و حماسه‌های دیگر» (۱۳۹۰) به مطالعه‌ی تطبیقی نکات کلیدی و مشترک آزمون‌ها، خان‌ها، هفت‌خان‌ها و هفت‌خان‌گونه‌های قهرمانان در شاهنامه و سایر حماسه‌ها پرداخته است. علیرضا نبی‌لو در پژوهشی با عنوان «بررسی و تحلیل ساختار روایی هفت‌خان رستم» (۱۳۹۱) داستان هفت‌خان رستم را از منظر سه تن از روایت‌شناسان ساختارگرا، یعنی پراپ، گرماس و تودوروف تحلیل کرده است. نسرین شکیبی ممتاز و مریم حسینی در مقاله‌ای با عنوان

«سفرهای آیینی اسفندیار در شاهنامه» (۱۳۹۱) هفت‌خان اسفندیار را بر پایه‌ی رویکرد «فرایند فردیت» در کهن‌الگوی یونگی تشریح کرده‌اند. محمودرضا قربان‌صبغ در پژوهشی با عنوان «بررسی ساختار در هفت‌خان رستم: نقدی بر کهن‌الگوی سفر قهرمان» (۱۳۹۲) رابطه‌ی بین دو حوزه‌ی معین در نقد کهن‌الگویی را در روایت داستان هفت‌خان رستم تحلیل کرده و مزایا و کاستی‌های این الگو را نشان داده است. لیلا عرفانیان در مقاله‌ای با عنوان «بررسی معنای پنهان در ورای لایه‌ی داستانی هفت‌خان رستم» (۱۳۹۲) کوشیده‌است بر اساس اصول تجزیه و تحلیل کلام در برداشتی، معنای لایه‌ی دوم داستان هفت‌خان را معرفی کند. مهوش واحد دوست در مقاله‌ای با عنوان «ساختارشناسی خان‌های رستم و تارئیل» (۱۳۹۴) ضمن معرفی حماسه‌ی پلنگینه‌پوش و مقایسه‌ی عناصر هفت‌خان رستم و ده‌خان تارئیل، وجوه اشتراک و افتراق هر دو را از منظر ساختارگرایی نشان داده است. لیلا حق‌پرست در جستاری با عنوان «رمزگشایی الگوی اسطوره‌ای نجات خورشید در هفت‌خان» (۱۳۹۴) پس از مرور ساختار واحد هفت‌خان پهلوانان سام، قانون ساختاری و ژرف‌ساخت یکسان این هفت‌خان‌ها را بیان کرده که در آن پهلوان طی مسیری منحنی‌وار خورشید، جست‌وجوی خود را از سطحی فرودین در مشرق آغاز می‌کند و سرانجام گمشده‌ی خود را در چاه یا مکان تاریکی در سوپه‌ی مغرب می‌یابد. منصوره حاجی‌هادیان در پژوهشی تطبیقی با عنوان «بازخوانی سفر قهرمان در داستان هفت‌خان رستم و معلقه‌ی عنتره بن شداد عیسی» (۱۳۹۴) کوشیده است بر پایه‌ی رویکرد کهن‌الگویی سفر قهرمان جوزف کمپبل ارتباط متقابل و تفاوت‌ها و شباهت‌های هر دو اثر را نشان دهد. محمود امیدسالار در جستاری با عنوان «هفت‌خان رستم و منطق روایت حماسی در شاهنامه» (۱۳۹۵) ضمن دیدگاه انتقادی خود به تعبیر و برداشت نولدکه از ژرف‌ساخت ماهیت دیو سپید، آن را بازمانده‌ی باور به خدایی سپید از دوران باستان می‌داند. در نظر امیدسالار، دیو سپید بازنمایی جلوه‌ی پدر بد رستم، یعنی زال است که بر پایه‌ی انگاره‌ی ادیبی، رستم در غاری بدان غلبه می‌کند. انسیه هاشمی قلاتی و همکاران در مقاله‌ای با عنوان «بن‌مایه‌های فولکلوریک در طومارهای نقّالان» (۱۳۹۵) کوشیده است تا برای اثبات انطباق فهرست جهانی بن‌مایه‌ها بر روایات داستانی فارسی، بر اساس الگوی فهرست بن‌مایه‌ها به تحلیل بن‌مایه‌های داستان هفت‌خان رستم در طومار هفت‌لشکر بپردازد. میرجلال‌الدین کزازی در گفتاری با عنوان «تحلیل شخصیت رستم در هفت‌خان بر اساس دیدگاه‌های یونگ و فروید» (۱۳۹۵) ضمن تعریف خودآگاهی و ناخودآگاهی از منظر فروید و یونگ به تطبیق و تبیین حالات رستم در هر خان در

سنجش با خودآگاهی و ناخودآگاهی پردازد. رضا غفوری در پژوهشی با عنوان «بررسی چند روایت از نبرد ایرانیان با دیوهای مازندران در متون پهلوانی پس از شاهنامه» (۱۳۹۶) با تمرکز بر روایت هفت‌خان رستم، رسوب اشکال مشابه آن را در دیگر متون حماسی منظوم و منثور مقایسه کرده و مضامین مشترک این داستان‌ها یا موارد اختلاف آن‌ها را با روایت شاهنامه نمایانده است.

بحث و بررسی

چون بیشتر احتمال داده می‌شد که مخاطب آشنایی چندانی با طرح کلی حماسه‌ی مسیب‌نامه و راویان آن، محمد بقای وارس بخاری و ابوطاهر طرسوسی، نداشته باشد، لازم بود دو در این پژوهش به معرفی مسیب‌نامه و راویان آن اختصاص داده شود و سپس موضوع دو هفت‌خان مسیب تحلیل شود.

مسیب‌نامه و تحریرات بزرگ و کوچک

مروّجان فرهنگی شیعه با توجه به محدود قیام‌هایی که پس از عاشورا به خون‌خواهی امام حسین صورت گرفت، مجموعه روایاتی فراهم آوردند که هسته‌ی اولیه‌ی برخی از آن‌ها مثل مختارنامه و ابومسلم‌نامه پس از مدّت کوتاهی از خروج آنان رواج پیدا کرد. هدف این قبیل روایات داستانی، تصویر جامعه‌ای آرمانی بود که در آن امویان، مروانیان، قاتلان امام و هواداران آنان مجازات شوند و دولتی شیعی بر سر کار آید.

مبارزه‌ی فرهنگی نهضت‌های شیعی در ایران و متعاقباً رواج اصول فکری و انعکاس تبلیغات آنان در ادب فارسی، به سبب نارضایتی اهل عصر از خلفای اموی و عباسی بسیار مورد توجه بود و غلبگی و رواج شاهنامه نیز سببی شد تا ادیبان توانمند ایرانی هسته‌های اولیه‌ی روایات خون‌خواهان شیعی را شاخ و برگ داده و ضمن انتقال همین باور و برای فریبگی جنبه‌ی حماسی و جذب بیشتر مخاطبان، بر موضوع دنباله‌دار انتقام از قاتلان و دشمنان اباعبدالله^(ع) متمرکز شوند.

در آغاز و پیرو همین جریان، مجموعه‌ای پراکنده از انتقام‌نامه‌ها در ادب فارسی به وجود آمد که راوی، اغلب در آن‌ها سعی می‌کرد از بیان کلیشه‌ای مقتل و تمرکز بر آن فاصله گرفته و به نقل کارنامه‌ی احوال و کردار یکی از سرداران و پهلوانان حقیقی یا خیالی خون‌خواه یا بعدها هواخواه شیعی پردازد. گرمی بازار حماسه‌های شیعی تا جایی پیش رفت که به گواه همین روایات، به انتقام خون هفتاد و دو یار امام حسین^(ع)، هفتاد و دو خروج شیعی علیه دستگاه ناحق

خلافت صورت پذیرفت و مجموعه‌ی داستانی مدوئی هم تحت عنوان «هفتاد و دو خروج» به نقل اخبار آنان می‌پرداخت.

از میان بزرگ‌ترین انتقام‌نامه‌های ادب فارسی که بی‌تأثیر از همین مجموعه اخبار نیز نبوده‌اند، سه حماسه‌ی منثور مسیب‌نامه، مختارنامه و ابومسلم‌نامه برجستگی و شهرت زیادی پیدا کردند. مسیب‌نامه بر پایه‌ی تحریر بزرگ آن، حماسه‌ای است در گزارش خروج مسیب خزاعی و مصاف‌های او با یزید و دیگر کارگزاران اموی و مروانی. آرمان قیام خون‌خواهان شیعی در مسیب‌نامه، سرکوب یزید و آزادی امام زین‌العابدین^(ع) و اهل بیت ایشان از بند و باز پس‌گیری رئوس شهدا و برگرداندن آن به مزار هر یک از ایشان است که در جریان تحقق این اهداف، چندین بار شهر شام ویران شده و یزید آواره و سرگردان می‌شود یا تمامی قتله‌ی کربلا مجازات می‌شوند. در این خروج، محمد حنفیه، مختار ثقفی، چندین تن از فرزندان امام علی(ع)، فرزندان زعفر جئی، سید بطلال غازی، پسران مالک اشتر، قثم بن عباس، ماهوی سوری با مسیب همراه‌اند. در حماسه‌ی مسیب‌نامه ۱۶۰ عیار مرد و زن حضور دارند که بیشتر آنان از محبان حسینی بوده و معدودی هم در خدمت یزید روزگار می‌گذرانند. اغلب سرداران و عیاران محب یا اموی، والدین سرداران و عیاران ابومسلم‌نامه و زمجی‌نامه به شمار می‌آیند و پایان مسیب‌نامه مقارن با خروج سید جنید و رشیده خاتمه می‌یابد، به همین دلیل، مسیب‌نامه، پیش‌درآمد هر یک از این روایات محسوب می‌شود.

مجموع روایت‌هایی که تحت عنوان مسیب‌نامه شناخته شده‌اند، کوده‌ی عظیمی هستند که بیشتر از جهت حجم یا گونه‌ی زبانی (فارسی دری یا معیار ایران) و محل کتابت به دو دسته‌ی ناهمگون بزرگ و کوچک تقسیم می‌شوند.

بخش قابل‌توجهی از نسخ مسیب‌نامه با توجه به گونه‌ی فارسی دری به کار رفته در آن‌ها، مربوط به اقلیم آسیای میانه و مکتب روایی آن سامان بوده و مراکز رواج نقل و استنساخ آن احتمالاً کشورهای تاجیکستان، ازبکستان، افغانستان و ترکمنستان بوده است. نظام روایی و سیر منطقی وقوع رویدادهای این نسخ به گونه‌ای پیش می‌رود که حجم شگفتی به خود اختصاص داده و مخاطب را در میان فهرست پرشماری از نام‌ها، جای‌ها و رویدادها قرار می‌دهد. نظر به همین ویژگی‌های عمده، نسخ روایت‌های آسیای میانه تحت عنوان تحریر بزرگ معرفی و ارزیابی شده‌اند و مطالب مربوط به این پژوهش بر اساس یافته‌های همین تحریرات است.

کوده‌ی چشمگیر دیگر دست‌نوشته‌های مسیب‌نامه به مکتب روایی ایران تعلق دارد که حجم نسخ، گونه‌ی زبانی، حدود رویدادها، محلّ کتابت و نگهداری آن معیار ما برای این تمایز بوده است و چون حجم روایات و مقدار اوراق تمامی این تحریرها در قیاس با تحریرهای بزرگ ناچیز به نظر می‌رسید، به عنوان تحریر کوچک معرفی شده‌اند.

راویان مسیب‌نامه

چنان‌که بررسی تحریرات بزرگ و کوچک مسیب‌نامه نشان داده، تا کنون ده تن به کار روایت اخبار مسیب اشتغال داشته‌اند که اسامی آنان عبارت است از: ابومخنف کوفی، محمد بن صفوان کوفی، عبدالله بن سعید انصاری، ابوطاهر طرسوسی، محمد بقای وارس بخاری، سید صوفی، اسعد کوفی، ابوحفص کوفی، رافع دمشقی، سعد شامی. از فهرست مذکور، نگارنده تنها شش راوی نخستین را برای گزارش خروج مسیب خزاعی به رسمیت شناخت و پذیرش روایت مستقلّ چهار تن پایانی این فهرست که نام آنان تنها در یک یا دو نسخه ذکر شده بود، به دلیل عدم اتّفاق تمامی یا اکثر نسخ در انتساب نقل روایت مسیب‌نامه بدانان با شکّ و تردید مواجه شد. لذا توجّهی به آن‌ها نشد.

در این میان، تحریر بزرگ مسیب‌نامه احتمالاً پرداخته‌ی محمد بقای وارس بخاری، شاعر و داستان‌پرداز شیعی سده‌ی دهم هجری در آسیای میانه است. اما وی در روایت خود از ابوطاهر طرسوسی نیز نام برده است. لذا نمی‌توان به طور قطع تحریر بزرگ مسیب‌نامه را به وارس بخاری انتساب داد. زیرا ممکن است وارس بخاری روایت طرسوسی را با شاخ‌برگ بیشتر به نام خود تمام کرده باشد که البته طرح و تفصیل این موضوع در این حوصله میسر نیست. بخشی از انواع تحریرات کوچک مسیب‌نامه نیز توسط ابوطاهر طرسوسی، داستان‌پرداز توانمند سده‌ی ششم هجری، نقل شده است که در این پژوهش توجّهی بدان نشده است.

هفت‌خان

وجه صحیح یا مصطلح نامگذاری، اشتها و املائی اصطلاح «خان / خوان» محقّقاً تا امروز مشخص نشده است. در کاربرد این اصطلاح، گروهی صورت املائی «خان» را به معنی «مرحله‌ی دشوار و پرخطر» ترجیح داده‌اند و گروه دیگری صورت «خوان» را به معنای «سفره‌ی مهمانی، وعده‌ی طعام و ضیافت» صحیح دانسته‌اند.

توجیه گروه اخیر آن است که چون پهلوان به شکرانه‌ی کامیابی و گذر از هر مرحله آزمون خود و نیز به منظور کسب توش و توان برای شروع آزمون دیگر ضیافتی بر پا کرده و در آن طعامی تناول می‌نموده است، صورت «خان» فصل و ممیزی مرجحی برای هر مرحله آزمون او تلقی می‌شود. اما مخالفان این وجه معنایی، معتقدند که بنابر گزارش‌های موجود، پهلوانان در پایان هر یک از مراحل آزمون الزاماً ضیافت و عیش و نوشی ندارند و چون هر مرحله از آزمون آنان سخت بوده و چالشی روحانی یا جسمانی محسوب می‌شده، صورت «خان» مدلل‌تر است. نگارنده نیز تا امروز توجیه اخیر را پذیرفته و صورت «خان» را در پژوهش‌ها به کار برده است. اما «هفت‌خان» پیرنگ داستانی مرسوم در نوع ادبی حماسه است که در آن پهلوانی به صورت داوطلبانه یا از طرف شخصی فرادست، مأمور به دفع موانع و بلایایی از خود، قوم یا کشورش می‌شود. «هفت‌خان» بر چندین مرحله آزمون پرخطر یا کم‌خطری اطلاق می‌شود که معمولاً به طور منسجم و متوالی یا در برخی موارد با طرح پراکنده و تدریجی در یک پیرنگ داستانی مستقل گزارش می‌شود.

هر چند ژرف‌ساخت کهن آزمون «خان» به عنوان نوعی پاکشایی و ورود به دوران پختگی و تکامل پهلوان محسوب می‌شود، اما در روساخت داستانی هدف از قرار گرفتن پهلوان در چالش خان معمولاً جنبه‌ی شخصی دارد و یا جمعی و ملی. پهلوانان گرفتار خان در رهایش گرفتاران از بند، دفع بلایا، بازگشت به خانه یا به دست آوردن معشوق و گنج و ماهیتی ارزشمند می‌کوشند. به طور کلی، شمار خان پهلوانان محدود و منحصر به رقم خاصی نیست. اما معمول است که در ادب فارسی به دلیل وجه نمادین و کهن‌الگویی عدد هفت، پهلوانان هفت آزمون را از سر بگذرانند و هم‌چنان که در عرف نیز کودکان از هفت‌سالگی پذیرای تعلیم و تربیت می‌شوند، پهلوانان هم پس از رفع و رجوع موفق هفت آزمون به بلوغ و تکامل خویش می‌رسند و از طرف قوم یا ملت خود شایسته‌ی عنوان «جهان‌پهلوان» می‌شوند. پس از گذر از این مراحل و شناخت جهان ناشناخته است که پهلوان از مرتبه‌ی پسر بچگی به مردی رسیده و استقلال خود را از دیگر اقراش اعلام می‌نمایند.

از آن جایی که «خان» در حماسه سیری آفاقی است، ممکن است راهی طولانی پیش روی پهلوان قرار داشته باشد و او را برای مدت طولانی به خود گرفتار کند. در مسیر گذر پهلوان از ورطه‌ی خان، راهنمایان، حیوانات و اغلب پهلوانانی مددکار او هستند و گاه ممکن است پهلوان پس از کامیابی در یک یا چند مرحله‌ی خان به رزم‌ابزاری موروثی یا کارکردی شگرف، ماهیت یا ویژگی ممتازی مانند روئین تنی یا ابزاری شفافبخش مثل جگر دیو سفید دست پیدا کند.

سنت کهن گذر پهلوان از خان، بیشتر تحت تأثیر شاهنامه‌ی فردوسی در برخی حماسه‌های منظوم و منثور دیگر فارسی نظیر: بهمن‌نامه، جهانگیرنامه، جمشید و خورشید، سام‌نامه، شهریارنامه، شیرویه‌نامه، گرشاسپ‌نامه، همای‌نامه و ابومسلم‌نامه به کار رفته است که پیشتر سجاد آیدنلو تحلیل و گزارشی از آن‌ها ارائه کرده است و در این مقاله برای پرهیز از اطاله‌ی کلام، تنها به موارد مورد بررسی ایشان ارجاع داده می‌شود (ر. ک. فردوسی، ۱۳۸۸: ۷۶/۲ - ۱۲۶. همو: ۱۶۶/۶ - ۲۱۵. ایران‌شاه بن ابی‌الخیر، ۱۳۷۰: ۴۱۰ - ۴۳۵. مادح، ۱۳۸۰: ۶۳ - ۷۶، ۷۰ - ۷۳، ۷۵ - ۷۶. ساوجی، ۱۳۴۸: ۳۵ - ۵۲. هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۴۱۱ - ۴۲۰. سام‌نامه، ۱۰۷ - ۶۲/۲. عثمان مختاری، ۱۳۷۷: ۱۱۶ - ۱۴۶. شیرویه‌ی نامدار، ۱۳۸۴: ۳۰۳ - ۳۰۶. آسدی طوسی، ۱۳۸۹: ۷۵. همای‌نامه، ۱۳۸۳: ۵۷ - ۵۹، ۵۸ - ۶۵، ۷۱ - ۷۳، ۷۴ - ۷۷. طرطوسی، ۱۳۸۰: ۴۲۱/۱ - ۴۲۸، ۱۵۰/۱). اما تا به امروز در یک روایت و به طور مستقل، طرح نقل دو هفت‌خان برای یک پهلوان سابقه‌ای نداشته و دو هفت‌خان مسیب خزاعی نخستین شاهد آن محسوب می‌شود.

هفت لشکر و هفت دربند مسیب

در بخشی از مسیب‌نامه، حضرت محمد حنفیه برای تمام کردن حجت بر یزید و تهدید او به رهایی امام زین‌العابدین^(ع) و اهل بیت طهارت از زندان آهنین، سیاست‌نامه‌ای توسط مسیب خزاعی به شام می‌فرستد، مسیب پیش از نزدیک شدن به شام همراه جمع سرداران و عیاران است، اما پس از آن به تنهایی عازم گذر از دو مرحله هفت‌خان، موسوم به هفت‌لشکر و هفت دربند می‌شود.

یزید برای مایوس کردن مسیب و بازگشت وی، به عیاران و کارگزاران خود دستور می‌دهد تا مسیب را ابتدا از میان هفت لشکری بگذرانند که بر سر یزید گرد آمده و او را سه روز مهمانی کنند؛ آنگاه از هفت دربند عجایب قصرش بگذرانند که سرداران یزید آن را فرق کرده‌اند. بدین ترتیب مسیب به صورت متوالی، دو مرحله از هفت‌خان را پشت سر می‌گذارد.

مسیب در آغاز هر مرحله از هفت‌خان نخستین، از طرف حریفان میزبان به وعده‌ای طعام مهمان می‌شود. اما با توجه اینکه میزبانان کافرند و خوردن طعام آنان بر مسلمان حرام است، مسیب از تناول طعام هر خان سر باز می‌زند. از سویی هم، باید در نظر داشت که مسیب در آغاز قیام خون‌خواهان نذر کرده آب ننوشد و طعام سیری نخورد.

مسیب در **خان اول** از میان لشکر هندوان بت‌پرست می‌گذرد و با سردار آنان، ارچنگ^۱ هندو مصاف می‌کند. پس از شکست هندوان، کارگزاران مسیب را در **خان دوم** به ملاقات لشکر چرکسان^۲ می‌برند. مسیب پس از دعوت قهرمان چرکسی در آزمون می‌اندازی، زلزله‌ی پنجه‌گیر را از پای درمی‌آورد. در **خان سوم**، مسیب به لشکر فرنگیان بت‌پرست راه می‌یابد و پس از شکست ابوسعید تیرانداز در آزمون تیراندازی، بهزاد فرنگی و جمعی از پهلوانان ایشان را از پای درمی‌آورد. در **خان چهارم**، کارگزاران یزید مسیب را در میان زنگیان آتش‌پرست گرفتار می‌کنند. مسیب پس از قبول رقابت با شیخ آتش‌پرستان در آزمون با گذر آتش راستی آزمایی اعتقادش کهروم و شهروم زنگی را از پای درمی‌آورد. در **خان پنجم**، راهنمایان مسیب را به دیدار لشکر مغربیان آفتاب‌پرست می‌برند. مسیب پس از رام کردن خواهرزاده‌ی سرداران لشکر، با نام دیوانه‌ی احراق، جمشیدشاه و خورشیدشاه را شکست می‌دهد. در **خان ششم**، مسیب با رومیان ترسا روبه‌رو می‌شود و پس از پذیرش آزمون اسلم سرکن و شکست او، فریدون‌شاه را از پای درمی‌آورد. در **خان هفتم**، مسیب به لشکر نیم‌تنان نیرومندی می‌رسد و پس از آزمون عمودگردانی، سقلاب نیم‌تن را می‌کشد.

در دومین هفت‌خان، موسوم به **هفت دربند**، مسیب همراه کارگزاران به هفت دربند قصر یزید می‌رسند. مسیب در **دربند اول** پس از بر هم زدن کرنای یزید، دو سردار او، ارجل و سفرجل را می‌کشد. در **دربند دوم**، مسیب پس از ویران کردن چهارباب یزیدی، العاص، نگهبان گرزور آن را شکست می‌دهد. در **دربند سیوم**، مسیب به کوره‌ی دم‌زنی می‌رسد که باد غضب یزیدی ایجاد می‌کنند تا از طریق این باد مخالفان یزید کشته شوند، مسیب این کوره‌ی باد و نگهبان زنگی آن را از بین می‌برد. در **دربند چهارم**، مسیب با هدف کندن قدم‌گاه متبرک پدر یزید، معاویه، نیزه‌ای را به قدر دو گز در آن فرو می‌کند. سپس اورنگ مغربی، خادم و نگهبان قدم‌گاه را می‌کشد. شگفت آنجاست که راوی می‌گوید این نیزه تا زمان قیام ابومسلم در قدم‌گاه معاویه فرو رفته و باقی مانده تا مضراب‌شاه خوارزمی آن را از قدم‌گاه بیرون می‌کشد. در **دربند پنجم**، مسیب فیل هفت‌جوشی را می‌کشد که توانایی غربال مخالفان و موافقان یزید و شکنجه‌ی آنان را داد و پس از آن در رقابتی پنجه‌ی هوشنگ مغربی، نگهبان فیل را می‌تابد. در **دربند ششم**، کارگزاران مسیب را به دیدار بت‌تصویرالساعات یزید می‌برند، مسیب بت را بر هم زده و نگهبان آن، قیدار فرنگی را می‌کشد. در **دربند هفتم**، مسیب خزاعی طلسم مرغ سقای یزید را از بین برده و پس از کشتن نگهبان آن، قهقهه‌ی رومی، گرگ و شیران درنده را به عنایت الهی رام خود

می‌کند. آنگاه کارگزاران از مسیب گریخته و مسیب پس از کارزاری با پهلوانان یزید و به دست آوردن صندلی در بارگاه یزید، سیاست‌نامه‌ی حضرت محمد حنفیه را به یزید ابلاغ می‌کند. هم‌چنان که رستم از طرف زال مأمور به آزادی کیکاووس و ایرانیان از بند دیو سپید می‌شود و به تنهایی راه سفر هفت‌خان مازندران را می‌پیماید، مسیب نیز از طرف محمد حنفیه مأمور تهدید یزید به آزادی امام زین‌العابدین و اهل بیت از بند زندان شام می‌شود. مسیب نیز بسان رستم در هفت مصاف با هفت لشکر رویارو شده و آزمون‌هایی را از سر می‌گذراند و با وجودی که طعام میزبانان را صرف نمی‌کند، راوی مسیب‌نامه اصرار به تکرار طرح موضوع خوان و پرهیز مسیب از طعام دارد تا هر چه بیشتر حکایت مسیب به گزارش کردار رستم پهلو بزند. در ادامه‌ی این بخش، به ترتیب دو مرحله از هفت‌خان مسیب تحت عنوان «هفت‌لشکر» و «هفت دربند» به اختصار نقل شده است:

«هفت‌لشکر»

«روز دیگر مسیب سوار شد و ائانه را تاراج فرمود، گنجور و سنجور راهبری کردند و در لشکر درآوردند. اول مسیب را در لشکر هندوستان درآوردند. ایشان بت‌پرست بودند. سردار ایشان ارچنگ هندی نام داشت. دوصد هزار لشکر داشت در پیش مسیب آمد با فیلان منکلوسی. ارچنگ قسم داده فرآورد. مسیب با عیاران در بارگاه او درآمده نشست. طعام آوردند هیچ کس نخورد.. مردارست گفته پگاه سوار شد.. ارچنگ آمده سر راه گرفت.. گفت می‌باید که سه روز باشی. مسیب گفت مهملات مگوی! استای تو شاگرد من است گفته درافتادند. در جنگ نیزه غالب بود.. در جنگ گرز سه ضرب ازو گرفته به یک گرز نرم کرد.. قبیله‌ی هندویان ریختند. مسیب هم زدن گرفت.. شبرو در عنان گنجور و سنجور ایستاده بودند رفته به یزید گفت. او گفت نکاوند. از هم جدا شدند.

مسیب از آن لشکر گذشته به قبیله‌ی چرکسان آمد. روایت کرده‌اند که آن لشکر سهصد هزار کس بودند. آن‌ها نیز کافر بت‌پرست بودند. سردار ایشان را قهرمان نام بود. شبرو عیار ایشان را تیز کرد. آن‌ها پیشواز پهلوان برآمدند. پهلوان چرکس خبر کرد که به قوش من رنجه فرمایید. مسیب قبول نکرد. گفت به حرمت دینت داری به بارگاه من فروز آی! فروز آمد. طعام در نزد مسیب آوردند. نخورد. برداشتند.

او را پهلوانی بود زلزله‌ی پنجه‌گیر، گفت: «ای ایلچی! توانی همراه من پنجه گرفتن؟» امیر مسیب گفت: «گیرم. اما عادت من این است که اگر دست یابم، دست او را می‌کنم و بر شقیقه‌ی او می‌زنم.» گفت: «مرا هم در خاطر همین است.» آخر پنجه گرفتند. مسیب دست او را کنده زد بر شقیقه‌اش که به جانب دوزخ رفت.

مسیب سوار شده برآمده راهی شد. قهرمان سر راه گرفت که: «کجا می‌روی؟ پهلوان مرا کشتی.» گفت: «ترا هم می‌کشم. پروا ندارم.» در نیزه غالب بودند. قهرمان تیغ را کند تا به خود می‌جنبید که مسیب به یک تیغ او را کشت. مردم او درافتادند. مسیب هم درافتاد. شبرو خبر آورد که به ایلچی دخل نکنند. از هم جدا شدند.

مسیب از آن لشکر برآمده به قبیله‌ی سیوم در میان فرنگیان آمد. شبرو خیز داد. این‌ها هم بت‌پرست بودند. سرآمد ایشان را ملک بهزاد فرنگی نام بود. شبرو به او خیر برد. او پیشواز برآمد. قسم داده فرآورد. طعام نخورد. او را پهلوانی بود که ابوسعید تیرانداز می‌گفتند. او هم در همین بارگاه نشستند. مسیب گفت: «ای ایلچی! همراه من توانی تیر انداختن.» مسیب گفت: «خوب است! برآمدند.»

خاده دقیقی^۳ نشانده‌اند. بلندای او دوصد گز بود. از حلقه طنابی را گذرانده مانده‌اند. بر سر آن یک توقوز^۴ طبق مس را بند کرده‌اند. از دوصد قدم راه تیر انداخته گذراند. امیر مسیب هژده طبق بند کرده از چهارصد قدم تیر انداخته گذراند که گریو برآمد. ابوسعید آمده کمان را به مسیب انداخت. مسیب از گوشه‌ی کمان گرفته کشید. اگر سر نمی‌داد دستش از شانه کنده می‌شد. با همراهی کمان گوشه‌ی ابرویش که زد، کاسه‌ی سرش رفته به طبق‌های مس رسیده افتاد که آفرین از خلاق برآمد. مسیب آن کمان را کشیده شکست روان شد. ملک بهزاد گفت: «فروز نمی‌آیی؟» مسیب گفت: «قسم دادی. فرآمدن همان بود. غلط کرده‌ای.» ملک بهزاد نیزه انداخت. نیزه را از دستش گرفته به همان نیزه کشت. فرنگیان ریختند. مسیب هم درافتاد. شبرو آمده جدا کرد.

به قبیله‌ی چهارم به لشکر زنگیان آمد. ایشان قریب چهارصد هزار کس بودند. سردار ایشان را کهروم و شهروم زنگی نام بود. آن‌ها آتش‌پرست بودند. با لشکر خود پیشواز برآمدند. امیر مسیب را به اعزاز و اکرام گرفته روان شدند. قسم داده به بارگاه خود فرآوردند. مسیب دید که منقل‌های آتش را مانده‌اند. برابری که آمدند، آتش را سجده کردند. آن‌گاه نشستند. امیر مسیب حیران شد. گفت: «خداوندا! شکر که ما را مسلمان کردی!» آن‌ها گفتند: «ای مسیب! معبود ما آتش است.» طعام آوردند. مسیب نخورد. کهروم گفت: «ای مسیب! چرا طعام ما نمی‌خوری؟» مسیب گفت: «شما کافرید. طعام شما به ما مردارست.»

که‌روم گفت: «ای مسیب! ما با تو به سخن بس نمی‌آییم. شیخی داریم، می‌آریم با تو سخن گوید.» مسیب گفت: «بیارید!» آوردند. مسیب دید که ناشسته‌رویی را آوردند که در عمرش روی خود را نشسته است. گفت: «چرا ما را ریش‌خند می‌کنی؟ من پیرزاده‌ی ایشانم. همه‌ی این‌ها مرا طواف می‌کنند. آتش به من نظر انداخته است. مرا نمی‌سوزد...» پیر آتش‌پرست... آخر گفت که ما و تو در آتش می‌درآییم. هر کدام که سلامت برآییم دانیم که همان دین بر حق است. مسیب گفت: «خوب است.» در یک طرف آتش‌پرستان کوهی بود. در زیر آن کوه هیمنه‌ی بسیاری جمع کردند و مقرر کردند که سحر آتش زنند و پگاه درآیند... نیم از شب، چالاک برآمد. طهارت کرد. می‌خواست درآید که به خاطر او چیزی رسید. گفت: «به کدام پردلی شیخ نمرود به آتش می‌درآید؟» این را خود می‌دادند که آتش او را می‌سوزد و به در خیمه‌ی او ایستاده دید که بر بالای میخچه خواب کرده است. محرمی او را خادمی می‌کند.

به ناگاه محرم گفت که سؤالی دارم، جواب گوی. گفت: «چرا این دعوی را کردی؟ مبدا که سوزی!» گفت: «من خدمت آتش را کرده‌ام. مرا نمی‌سوزد.» محرم مبالغه کرد که می‌خواهم ازین سیر واقف شوم به هر نوعی که باشد بگویی. شیخ نمرود گفت: «آن شیشه که در دیوار خیمه آویخته‌ام، روغن سمندر است. در بدن و لباس خود که می‌مالم، آتش کار نمی‌کند.» چالاک این را شنیده، ذوقی کرد. چون ایشان را خواب برد، به جای او یک شیشه روغن نطف گذاشت. او را ربود و به در بارگاه که‌روم و شهروم آمد.

به ناگاه مسیب از برای طهارت برآمد. چالاک آمده، واقعه را به مسیب گفت. مسیب قبول نکرد. شیشه را به کولوال خود زد. پگاه مسیب اسلحه پوشید. خلعت سبزی پوشید. لشکر او صف کشیدند. اسلحه را زیور اسب ادهم کردند. نامه را به پهلوان شغال داد. خود با شیخ نمرود دست هم را گرفته، در آتش روان شد. القصه شاه ولایت خود را نموده، گفتند که دست او را گذار. سر داد چون سرگین درگرفت. مسیب برآمد. اسلحه پوشید. سوار شد.

مسیب نصیحت کرد. گفتند می‌سوخت اول می‌سوخت. تو مرد پرزوری گلوی او را گرفته خفه کرده کشته‌ای. مسیب روان شد. هر دو آمده سر راه او را گرفتند. هر دو را کله بر کله زد. زنگیان درافتادند. مسیب در جنگ شد. شبرو منع کرد. از هم جدا شدند. اما مسیب چهارصد زنگی را کشته بود. عیاران را نمی‌ماند که مدد رسانند. خود تنها مصاف می‌کرد.

القصه! پهلوان روان شد و در قبیله‌ی مغربیان رسید... . القصه! ایشان آفتاب‌پرست بودند. در لشکر ایشان در آمد. آورده‌اند که ایشان چهارصد هزار کس بودند. سردار ایشان را جمشیدشاه و

خورشیدشاه می‌گفتند. شبرو خبر کرد، ایشان برآمده قسم داده فر آوردند. در نزد او طعام ماندند. نخورد. برداشتند.

درین زمان از لشکر آواز غوغا برآمد. پرسید که شد؟ چندی از در بارگاه درآمدند که خواهرزاده‌ی شما. دیوانه‌ی احراق مردم در بند را پاره کرده است و به لشکر درآمد است. هر کس که به دستش می‌افتد درانده می‌رود. رنگ در روی جمشیدشاه و خورشیدشاه نماند. در غم شدند. پهلوان پرسید. واقعه را گفتند که هر وقت که بند پاره می‌کند به مشقت‌ها گرفته در بند می‌کشیم. امیر مسیب گفت به ما گذارید. ما گرفته بدهیم. جمشیدشاه و خورشیدشاه گفتند حدّ تو باشد که نزدیک او روی.

مسیب در غضب درآمد. برآمده روان شد. آمده دید که او گبران را می‌دراند. چهل کس را درانده است. از تقابل او برآمد. دیوانه آمده از کمر مسیب گرفته زور کرد. جنبانده نتوانست. سالار او را بر زمین زدند. خنجر در حنجر او ماندند. او خنده کرد. گفتند: «خنده کردن چه معنی دارد؟» گفت: «تو مرا می‌کشی، آغهی من ترا می‌کشد.» امیر گفتند: «آغهی تو کیست؟» گفت: «آغهی من مسیب نام دارد. در سینه‌ی خود خالی سبز دارد.» سالار گفتند که مسیب منم خال را نشان دادند. او گفت: «وای! آغهی من تو بوده‌ای!» گفته برخاست. گفت: «من مسلمانم. مگر شما به ایلچی‌گری آمده‌اید؟» مسیب گفت: «آری! اما تو چگونه دانستی؟» گفت: «بزرگان به من گفته‌اند.» مسیب گفت: «ای دیوانه! به من همراه باش! هر چه گویم قبول کن! الحال کسی را دخل مکن!» دیوانه قبول کرده، آرام گرفت.

آفتاب‌پرستان حیران شدند. مسیب سوار شده، روان شد. جمشیدشاه و خورشیدشاه گفتند: «کجا می‌روی؟ سه روز مهمان ما باش.» مسیب گفت: «قسم دادید، فرامدم.» مهمانی همان بود. هر دو تیغ انداختند. مسیب هر دو را کله بر کله زد. سپاه درافتادند. مسیب کشتن گرفت... مسیب به لشکر رومیان درآمد. سردار ایشان را فریدون شاه رومی نام بود. شبرو خبر رسانده، آمده قسم داده فر آورد. در پیش او طعام آوردند. نخورد. فریدون شاه را پهلوانی بود که او را اسملک سرکن می‌گفتند. پهلوان ضربی بود. او هم در آن بارگاه بود. چون طعام برداشتند، پهلوان گفت: «چرا طعام ما را نخوردی؟ ما شنیده‌ایم که به مذهب تو طعام اهل کتاب حلال است.» مسیب گفت: «آری! چنین است. اما تو دشمنی. می‌ادا که زهر اندازی.» گفت: «مرا سرکن رومی می‌گویند. می‌خواهم که از کمر تو گرفته قد کننده سر ترا برکنم.»

مسیب گفت: «چه مانع است؟ کار باش!» برخاسته آمده از کمر امیر مسیب گرفت. هر چند که زور زد، نتوانست کندن. مسیب به اندک قوت، او را قند کنده، سر او را کنده انداخت که غریو از لشکر ترسایان برآمد. امیر مسیب سوار شده، راهی شد.

فریدون شاه آمده سد راه شد که به کجا می‌روی؟ می‌باید که سه روز مهمان ما باشی. مسیب گفت: «از بس که سوگند دادی، فرامدم.» مهمانی همان بود. آمده، تیغ انداخت. او را هم کشت. لشکر او ریختند. مسیب هم دست و تیغ را در عمل درآورده، دیوانه هم چوب‌دست را به کار درآوردند. در یک دم، چهار هزار کس را به دوزخ فرستادند... . القصه! مسیب روان شد. به قبیله‌ی نیم‌تان رسیدند. سردار ایشان را سقلاب نیم‌تن می‌نامیدند. سر راه را گرفت. گفت ما را این مقدار بی‌قدر بدان. ما آن قدر قوت داریم که اگر کوه‌های روی زمین را بر سر ما مانند، می‌برداریم. مهمان ما شو. مسیب گفت: «اکنون مهمان نمی‌شویم. مردم گویند که مهمان نیم‌تان شده است.» سقلاب گفت: «ما را سهل بدان. عمود ترا هیچ کس نمی‌تواند که بردارد. به من ده. من عمودبازی کنم.» مسیب عمود را پرتافت. عمودبازی کرد. گفت: «قد مرا کن. هر چه گویی قبول کنم.» نتوانست. مسیب از دستش گرفته، گردانده بر زمین که زد، نرم شد...» (وارس بخاری، تحریر بزرگ مسیب‌نامه: گ ۳۲۳ آ - ۳۲۶ ب).

وارس بخاری نخستین هفت‌خان مسیب را با الگوگیری از داستان هفت‌خان رستم تا حد قابل قبولی طرح کرده و از مقایسه این دو هفت‌خان، تنها تفاوتی که به دست می‌آید، نوع و تنوع رقیبان مسیب و رستم در هر خان است و جز این، پیرنگ هر دو هفت‌خان نسبتاً مشابه به نظر می‌رسند. بنابراین آزمون هفت لشکر مسیب به صورت مستقل، خود یک هفت‌خان تلقی می‌شود.

«هفت دربند»

«آن‌گاه مسیب با چهارده نفر عیار از دروازه‌ی شهر شام درآمد، روان شد. شبرو به یزید رفته گفت. رنگ در روی یزید نماند. در بارگاه او پهلوانان بودند که از مشرق و مغرب و روم و فرنگ آمده بودند. العاص مشرقی گفت: «ای شاه! از آمدن یک ایلچی چرا این مقدار پریشانی؟ اگر آید، آید. یزید گفت: «او ایلچی نیست، بلاست بر سر ما.» العاص غریبه گفت: «این‌جا پهلوانان اند.» یزید گفت در طاق جلوخانه زنجیرها کشند، مگذارند که سواره درآید. چنین کردند. مروان گفت: «ای خلیفه! در هر دربند پهلوانی را گذار شاید که کاری بکنند.» یزید گفت: «هر که آرزو دارد برود.» العاص مشرقی، اورنگ مغربی، هوشنگ مغربی، قیدار فرنگی، قهقهه‌ی رومی گفتند که ما رفته به صد رنگ او را جواب گوییم. گفت بروید رفته آرام باشید.

اما چون مسیب به طاق جلوخانه رسید، دید که فیلان و گرگان، اسبان را گرفته، ایستاده‌اند. هفت زنجیر طاقی و کرنای هفت‌جوشی می‌باشد. دو پهلوان نشسته ارجل و سفرجل نام داشتند. مسیب واقعه‌ی کرنای را پرسید. گفت: «هر وقت که یزید سوار می‌شود، این کرنای هفت‌جوش را در نوازش می‌درآرند، همه حاضر می‌شوند.» مسیب آن کرنا را بر هم زد. ارجل و سفرجل را هم کله بر کله زد.

به دربند دویوم رسید. دید که طاقی و زنجیری کشیده‌اند. پهلوانی بر سر زنجیر به بالای صندلی نشسته است. چنان تقطیعی^۵ دارد که گویا روی زمین را به زور بازو مسخر کرده باشد. او را نام العاص بود. هم به مسیب نگاه می‌کرد. اما مسیب دید که خانه‌ها تا چهار در بسته رسید. مسیب پرسید. گنجور و سنجور گفتند که این‌ها را باب الغم و باب الفرح و باب النعمت و باب العقوبت می‌گویند و باب السفر. اگر کسی به سفر رود آمده، روبه‌روی این در می‌ایستد. اگر باشد، سفر او بی‌خطر است؛ اگر در نعمت باشد، به نعمت می‌افتد؛ اگر در فرح باز شد، از غم بی‌غم می‌شود. این خانه‌ها را بر هم زده گفت: «زنجیر را بردار!» گفت: «فرآمده گذر!» العاص به عمود تکیه زده بود. انداخت. عمود را از دستش کشیده، گرفته که زد نرم شد. زنجیر را اسب همراهی سینه‌اش پاره کرد. دیگر موکلان چوب‌ها را در قفای پشت خود پنهان کردند. گفتند ما را به شما کار نیست.

به در بند سیوم رسید. دید که کوره‌ی دمی و زنگی دم‌پاییده ایستاده است. پرسید. به او گفتند که باد غضب یزید است. اگر لشکری آید، کوره‌ی دم را زنگی می‌دمد. لشکر دشمن را باد می‌برد. مسیب او را بر هم زد و زنگی را کشت. بر سر زنجیر آمد. رسواروس کمان داد. کشیده شکست. تیغ انداخت. گرفته کشت. زنجیر را تکاور پاره کرده به دربند چهارم رسید.

دید که صفه‌ای از طلا و پنجره‌ای از طلا ساخته‌اند. هر کس که می‌رسد طواف می‌کند. پرسید. گفتند قدم‌گاه پدر یزید است. نیزه را جلوه داد که نشانه ماند. گفتند که این صفه از هفت‌جوش است. زد که از چهار دانگ نیزه دونیم دانگ در دل صفه بشست. آخر مضراب‌شاه کشیده می‌کند. بر سر زنجیر آمده، اورنگ مغربی را کشته، زنجیر را تکاور پاره کرد.

به دربند پنجم آمد. دید که فیلی را از هفت‌جوش درستی کرده‌اند. حکما پرسید. گفتند که این فیلی است که حکما به حکمت طیاری کرده‌اند که اگر شخصی ذره‌ای به یزید دشمنی داشته باشد، به زیر پای خود گرفته، می‌کشد. مسیب او را کشت و بر هم زد. بعد پنجه‌ی هوشنگ مغربی را تافته گشته، تکاور زنجیر را پاره کرده گذشت.

به دربند ششم رسید. به دست راست راه صفه‌ای و بر بالای صفه صورتی دید از نقره؛ به یک دست جام طلا دارد و به یک دست چوبکی دارد که به تنگه‌ی طلا گرفته. پرسید. گفتند این را تصویرالساعات می‌گویند. درین زمان جام را به صدا درآورد. گفتند اینک ساعت درآید. مسیب نرم ساخت. بر سر زنجیر آمده به قیدار فرنگی گفت زنجیر را بردار. او گفت بینم که چگونه می‌گذری؟ تیغ انداخت. مسیب از بند دست او گرفته، پیش کشید. دوید و آمد دست او را گذاشته از کمر او گرفته، قد کنده، نرم کرد. تکاور زنجیر را پاره کرده گذشت.

به در بند هفتم رسید. میلی و مرغی دید که مشربه‌ای در دهن دارد. پرسید. گفتند این مرغی است که اگر شخصی در بادیه تشنه ماند، یزید را یاد می‌کند، این مرغ به آن تشنه آب می‌رساند. مسیب تیری انداخت. آن مرغ را بر هم زد. بر سر زنجیر آمده قهقهه‌ی رومی را گفت که زنجیر را گیر که گذرم. گفت من گرگی دارم که او را گرگ درنده می‌گویند. در زنجیر کشیده‌ام. او را بیارند. آوردند. به دستور شیری می‌آرند. چهار کس چهار زنجیر را به گردن او بسته‌اند.

باباشغال را قهر آمد. قهقهه را دشنام داد. گفت ای مردکه‌ی بی‌عقل! امیر مسیب در روزگار کارها کرده است. سگی را آورده روبه‌رو می‌سازی، نزد من بیار. گرگ به جانب بابا دوید. بابا یک زهرچشم کرده بود که دم را جنابانیده، سر خود را بر زمین ماند. بابا سر زنجیر را گرفته، به مسیب روبه‌رو کرده بود که مسیب هم یک زهرچشم انداخته بود که چشمان خود را بر زمین دوخته ایستاد. بابا گفت: «ای مردکه‌ها! چه کارها می‌سازید؟» گفت: «ای چالاک! دوبلغه چوب خود را به من بده!» داد. بابا گرگ را در میمون‌بازی انداخت. بابا گفت: «ها ای قهقهه! درندگی گرگ همین است.» گرگ را بالای قهقهه انداخت. سر و روی او را خراشید. او وای‌وای گفته از بالای صندلی افتاد. باز بالای صندلی نشسته، گفت: «تو چه می‌کنی؟»

بابا گفت: «ترا با همراهی این گرگ می‌افشانم. چرا که مسیب را دیده ترسیده تا از ضعف خلاص شوی.» قهقهه گفت: «بر پدر این گرگ لعنت که از تو می‌ترسد! از بس که سحر شما مردم به این تأثیر کرده است.» بابا را قهر آمد. از دو پای گرگ گرفته، به فرق قهقهه که زد، هر دوی آن‌ها هلاک شدند. مسیب گفت: «ای بابا! عجب کاری کردی که من ذوقی کردم!» مسیب زنجیر را پاره کرده، گذشت. درین میدان دو رویه شیران گرسنه را نگاه داشته بودند به حکم یزید همه را سر دادند. شیران آمده، طواف کرده، شیربانان را درانده خوردن گرفتند، بعد برآمده به در رفتند.

مسیب به طرف بارگاه روان شد. گنجور و سنجور گفتند: «اکنون خدمت ما رسید گذشته درآمده.» گفتند و نشستند. یزید گفت مسیب چون درآید، کسی از جای خود برنخیزد و او را جای

ندهد. بر سر قدم ایستاده، جواب شنیده، رود. همه قبول کردند. کهواس رومی چوب‌دست‌دار گفت: «من او را به در بارگاه نرم سازم.» برآمده صندلی مانده نشست، مردم او در اطراف او ایستادند. مسیب رسید. گفت: «این چه تعدی است که می‌کنی؟» چوب‌دست انداخت. از چوب‌دست گرفته یک پا را از رکاب برآورده، به نیش موزه‌ی فولاد در ته حلق او زد که سرش با همراهی تنش به درون بارگاه یزید رفت. مردم او فغان کشیده، گریخته درآمدند. واقعه را گفتند. همه در لرزه شدند. مسیب سواره به در بارگاه رسید. چنان که سر تکاور از در بارگاه درآمد. باباشغال گفت: «بارک‌الله! همین بسنده است.» اکنون فرود آیی، بهتر باشد. فرود آمده تکاور را ماند و با تکاور سخنان گفته، به عیاران گفت که عنان او را مگیرید. گذارید. قبول کردند. اول کله‌ی عمود را در آورد، آن‌گاه خود درآمد. عمود را به دیوار بارگاه ماند. آن‌گاه دید که همه بر در بر قبا مکمل نشسته‌اند» (وارس بخاری، تحریر بزرگ مسیب‌نامه: گ ۳۲۶ ب - ۳۲۸ ب).

در اغلب متون داستانی معمول است که حریفان و پهلوانانی که رسول، مشاور و رایزن هستند یا قصد مصاف خصم دارند، به راحتی در دربار و بارگاه شاهان راه نمی‌یابند و بایستی بر معدود موانعی فایق شوند. حتی رسم شایع گرفتن صندلی پهلوانان از دیگران در بارگاه پادشاه لشکر خصم برای ابلاغ پیام، خود یکی از همین موانع محسوب می‌شود. وارس بخاری با تمرکز بر این مضمون آشنا سعی داشته از فرصت بهره‌ای برده و ایستایی و گزارش رویارویی مسیب را در دربندهای ورودی بارگاه به تفصیل شرح دهد و مدت زمانی هر چند کوتاه را به گذر از موانع هفت دربند اختصاص دهد. او بدین ترتیب هفت آزمون و مصاف تن‌به‌تن برای مسیب دست‌وپا کرده و آن را تحت عنوان نوعی هفت‌خان در ذهن مخاطبان تداعی کرده است، البته با توجه به کوتاهی هفت‌خان دومین در مقایسه با هفت‌خان اولین، می‌توان آن را هفت‌خانی کوچک یا شبه‌هفت‌خان در نظر گرفت.

نتیجه

مسیب‌نامه یکی از حماسه‌های کمتر شناخته‌شده‌ی ادب فارسی است که تحقیق و مطالعه‌ی تحریرات بزرگ و کوچک آن نکات و دقایق بسیاری برای حل غوامض دیگر متون و شناخت نوآوری‌های داستان‌پردازان ارائه می‌کند. بررسی موضوع هفت‌خان در مسیب‌نامه از یک سو، تأثیرپذیری بی‌چون و چرای راویان مسیب‌نامه از فردوسی و از طرف دیگر، نوآوری آنان در خلق موضوع «دو هفت‌خان» را نمایان ساخت.

هر دو هفت‌خان مسیب به دلیل استقلال طرح هر یک، پیوستگی گزارش آن‌ها در خصوص یک رویداد «ابلاغ رسالت محمد حنفیه به یزید» و یک پهلوان، بسیار مهم و قابل ملاحظه به نظر می‌رسد که تا کنون نظیر آن در حماسه‌ی دیگری مشاهده نشده است.

راوی مسیب‌نامه به منظور ابداع و فاصله گرفتن از مضمون کلیشه‌ای هفت‌خان پهلوانان، دو هفت‌خان بزرگ و کوچک را برای مسیب طرح کرده است. در هفت‌خان «هفت لشکر» الگوگیری از هفت‌خان رستم مشهود است و به دلیل بهره‌مندی کلیت آن از اغلب ویژگی‌های مرسوم هفت‌خان، می‌توان آن را به عنوان هفت‌خانی مستقل در نظر گرفت. اما هفت‌خان «هفت‌دربند» به دلیل اختصار و فاصله‌ی گزارش آن با مختصات یک هفت‌خان مستقل، چندان موفق و قابل توجه از آب درنیامده است. با وجود این، هم‌چنان می‌توان آن را نوعی هفت‌خان کوچک یا دست کم «شبه هفت‌خان» به شمار آورد.

یادداشت‌ها:

۱. یادآور ارژنگ دیو در شاهنامه است.
۲. چرخس: از اقوام ترک‌نژاد بلاد قفقاز.
۳. خاده: چوب ظریف و باریک.
۴. توقوز: تیرکش.
۵. تقطیع: طرز و نشست.

کتاب‌نامه

- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۸). «هفت‌خان پهلوان»، دوفصلنامه‌ی نثرپژوهی دانشگاه شهید باهنر کرمان (ادب و زبان سابق)، ش ۲۶، صص ۱-۲۸.
- آسدی طوسی، علی بن أحمد (۱۳۸۹). *گوشاسپ‌نامه*، تصحیح حبیب یغمایی، تهران: دنیای کتاب.
- امیدسالار، محمود (۱۳۹۵). «هفت‌خان رستم و منطق روایت حماسی در شاهنامه»، ترجمه‌ی محمدصادق گران‌بها، *فصلنامه‌ی پای مؤسسه‌ی فرهنگی - هنری سرای فردوسی*، س ۵، ش ۲۲، صص ۱۶-۴۸.
- ----- (۱۳۷۷). «هفت‌خان رستم بیژن و منیژه و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی»، *فصل‌نامه‌ی ایران‌شناسی*، س ۱۰، ش ۳۹، صص ۵۴۰-۵۴۷.
- ایران‌شاه بن ابی‌الخیر (۱۳۷۰). *بهمن‌نامه*، تصحیح رحیم عقیقی، تهران: علمی و فرهنگی.
- حاجبانی، فرح، اکبر صیادکوه و انسیه هاشمی قلاتی (۱۳۹۵). «بن‌مایه‌های فولکلوریک در طومارهای نقالان»، *دوماهنامه‌ی فرهنگ و ادبیات عامیانه دانشگاه تربیت مدرس*، س ۴، ش ۹، صص ۶۱-۸۱.

- حق پرست، لیلا و مریم صالحی‌نیا. (۱۳۹۴). «رمزگشایی الگوی اسطوره‌ای نجات خورشید در هفت‌خان»، فصلنامه‌ی جستارهای نوین ادبی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۴۸، ش ۱۸۸، صص ۴۹ - ۶۶
- حیدریان شهری، احمدرضا و منصوره حاجی هادیان. (۱۳۹۴). «بازخوانی سفر قهرمان در داستان هفت‌خان رستم و معلقه‌ی عنتره بن شداد عبسی»، دوفصلنامه‌ی زبان و ادبیات عربی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۷، ش ۱۳، صص ۲۹ - ۵۷.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۶۱). «فرامرزنانه»، فصلنامه‌ی ایران‌نامه، س ۱، ش ۱، صص ۲۲ - ۴۵.
- دزفولیان، کاظم و فرهاد شاکری. (۱۳۸۹). «فرامرز و هفت‌خان»، دوفصلنامه‌ی تاریخ ادبیات دانشگاه شهید بهشتی، ش ۳/۶۶، صص ۱۳۹ - ۱۵۵.
- ساوچی، سلمان. (۱۳۴۸). *مثنوی جمشید و خورشید، تصحیح ج.پ. آسموسن و فریدون وهمن*، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- شکیبی ممتاز، نسرين و مریم حسینی. (۱۳۹۱). «سفرهای آیینی اسفندیار در شاهنامه»، فصلنامه‌ی پژوهش زبان و ادبیات فارسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی، س ۱۰، ش ۲۶، صص ۲۵ - ۵۰.
- شیرویه نامدار. (۱۳۸۴). تهران: ققنوس.
- عثمان مختاری. (۱۳۷۷). *شهریارنامه، تصحیح غلامحسین بیگدلی*، تهران: پیک فرهنگ.
- عرفانیان، لیلا و شهلا شریفی. (۱۳۹۲). «بررسی معانی پنهان در ورای لایه‌ی داستانی هفت‌خان رستم»، فصلنامه‌ی پژوهش‌های بلاغی دانشگاه پیام نور، س ۱، ش ۲، صص ۱۱ - ۲۵.
- غفوری، رضا. (۱۳۹۶). «بررسی چند روایت از نبرد ایرانیان با دیوهای مازندران در متون پهلوانی پس از شاهنامه»، دوفصلنامه‌ی زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی، س ۲۵، ش ۸۳، صص ۲۰۹ - ۲۳۰.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۸). *شاهنامه، به کوشش سعید حمیدیان*، تهران: قطره.
- قربان صباغ، محمودرضا. (۱۳۹۲). «بررسی ساختار در هفت‌خان رستم: نقدی بر کهن‌الگوی سفر قهرمان»، فصلنامه‌ی جستارهای نوین ادبی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۴۶، ش ۱۸۰، صص ۲۷ - ۵۶.
- کزازی، میرجلال‌الدین و مهدی‌رضا کمالی بانیانی. (۱۳۹۵). «تحلیل شخصیت رستم در هفت‌خان بر اساس دیدگاه‌های یونگ و فروید»، فصلنامه‌ی فنون ادبی دانشگاه اصفهان، س ۸، ش ۴، صص ۱ - ۱۶.
- مشهور، پروین دخت. (۱۳۷۸). «هفت‌خوان یا هفت‌خان و برجستگی‌های این رزم‌نامه»، فصلنامه‌ی نامه‌ی پارسی شورای گسترش زبان و ادبیات پارسی، س ۴، ش ۲، صص ۱۷۲ - ۱۷۹.
- نبی‌لو، علیرضا. (۱۳۹۰). «بررسی و تحلیل ساختار روایی هفت‌خان رستم»، دوفصلنامه‌ی پژوهش‌های ادب عرفانی دانشگاه اصفهان (گوهر گویا)، س ۵، ش ۲۰، صص ۹۳ - ۱۱۸.
- واحد دوست، مهوش. (۱۳۹۴). «ساختارشناسی خان‌های رستم و تارثیل»، فصلنامه‌ی جستارهای نوین ادبی دانشگاه فردوسی مشهد، س ۴۸، ش ۱۹۰، صص ۱ - ۳۲.
- واحد دوست، مهوش و علی دلانی میلان. (۹۰۱۳). «بررسی ساختاری خان و هفت‌خان در شاهنامه و اسطوره‌ها و حماسه‌های دیگر»، دوفصلنامه‌ی زبان و ادب فارسی دانشگاه خوارزمی، س ۱۳، ش ۷۱، صص ۱۳۷ - ۱۶۰.
- وارس بخاری، محمدبقای و ابوطاهر طرسوسی، حماسه‌ی مسیّب‌نامه، تصحیح میلاد جعفرپور، تهران: بنیاد موقوفات افشار.

- هفت‌لشکر (طومار جامع نقالان). (۱۳۷۷). تصحیح مهران افشاری و مهدی مدائنی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- همای‌نامه. (۱۳۸۳). تصحیح محمد روشن، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- مادح، قاسم. (۱۳۸۰). جهانگیرنامه، تصحیح سید ضیاء‌الدین سجادی، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مکیل.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی